

Islamic Denominations

Vol. 10, No. 20, March 2024, 191-210

(DOI) 10.22034/JID.2022.283660.2197

Comparative Examination of the Essence of Self from the Perspectives of Fakhr Razi and Ibn Sina

Fatemeh Malboubi¹

Einollah Khademi²

Abdollah Salavati³

Amir Hossein Mansouri Nouri⁴

(Received on: 2022-1-28; Accepted on: 2022-8-21)

Abstract

In philosophical discourse, the inquiry into the nature of the soul holds profound importance. This study delves into Fakhr al-Rāzī's interpretation of the soul's essence. Unlike Avicenna, Fakhr al-Rāzī situates the discussion of the soul beyond the realm of natural sciences, positioning it within theological issues. Furthermore, he delineates a distinct definition of the rational soul, featuring "I" and its referent. However, Fakhr al-Rāzī's depiction of the soul reveals inconsistencies, vacillating between assertions of its immateriality and suggestions of its composite nature, comprising both spirit and body. To reconcile these discrepancies, three potential resolutions are proposed. Firstly, the term "nafs" (soul) in Fakhr al-Rāzī's discourse is used equivocally. Secondly, the soul plays a pivotal role in defining the human essence as the perfection of matter. Thirdly, the inconsistency within Fakhr al-Rāzī's framework can be attributed to his steadfast adherence to religious sources and their doctrinal content.

Keywords: soul, nature of the soul, equivocality, perfection of matter, Fakhr al-Rāzī.

1. PhD student, Islamic Philosophy and Theology, Shahid Rajaei Teacher Training University, Tehran, Iran (corresponding author). Email: fatemhmalbubi92@gmail.com

2. Assistant professor, Department of Theology and Islamic Studies, Shahid Rajaei Teacher Training University, Tehran, Iran. Email: e-khademi@sru.ac.ir

3. Associate professor, Department of Islamic Studies, Shahid Rajaei Teacher Training University, Tehran, Iran. Email: salavati2010@sru.ac.ir

4. PhD, Islamic Philosophy and Theology, Shahid Rajaei Teacher Training University, Tehran, Iran. Email: amirhoseindoa@gmail.com

بررسی مقایسه‌ای حقیقت نفس از منظر فخر رازی و ابن سینا^۱

فاطمه ملبوبی^۲، عین‌الله خادمی^۳

عبدالله صلواتی^۴، امیرحسین منصوری نوری^۵

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۳۰]

چکیده

در مباحث فلسفی، نفس از اهمیت خاصی برخوردار است؛ از این رو پژوهش حاضر در پی دستیابی به پاسخ این پرسش است که حقیقت نفس از دیدگاه فخر رازی چیست؟ داده‌های این جستار عبارت‌اند از: فخر برخلاف ابن سینا اولاً مبحث نفس را از حوزه طبیعیات به طور کامل خارج می‌کند و در الهیات به آن نظم می‌بخشد. ثانیاً برای نفس ناطقه تعریفی متفاوت ارائه می‌دهد که به «من» و مشارالیه آن اشاره دارد. در آرای فخر ناسازگاری‌هایی در بحث از حقیقت نفس وجود دارد؛ چنان‌که برخی از آرای او به مجرد بودن نفس و برخی به مرکب بودن آن از روح و بدن اشاره دارد. در این راستا برای حل تعارض‌های مطرح‌شده سه راهکار به نظر نگارندگان رسیده است؛ نخست: لفظ نفس در آثار فخر رازی به گونه اشتراک لفظی به کار رفته است؛ دوم: نفس در تعریف منطقی انسان مورد توجه قرار گرفته است و کمال ماده به شمار می‌رود؛ سوم: علت اختلاف آرای فخر در آثارش به دلیل پایبندی او به منابع و محتویات دین است.

کلیدواژه‌ها: نفس، حقیقت نفس، اشتراک لفظی، کمال ماده، فخر رازی.

۱. این مقاله برگرفته از: فاطمه ملبوبی، «نقش ذهن در فرآیند شناخت از دیدگاه فخر رازی و جری فودور»، رساله دکتری، استاد راهنما: عین‌الله خادمی، عبدالله صلواتی، دانشگاه شهید رجایی، تهران، ۱۴۰۱، است.

۲. دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران، نویسنده مسئول
fatemhmalbubi92@gmail.com

۳. استاد گروه الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران
e-khademi@sru.ac.ir

۴. دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران
salavati2010@sru.ac.ir

۵. دانش‌آموخته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران
amirhoseindoa@gmail.com

بیان مسئله

شناخت حقیقت وجودی انسان که از آن با عنوان نفس انسانی یاد می‌شود، همواره دغدغه متفکران اسلامی بوده است. به نظر می‌رسد سیر متفکران در شناخت نفس، مانند سیر اندیشه کلامی، فلسفی در اسلام، سیری از کثرت به وحدت است؛ در واقع سیر تفکر فلسفی در این راستا در طول تاریخ تفکر، انتظام و انسجام بیشتری یافته است (احسانی، ۱۳۹۹). با این نظریه می‌توان عمق شناخت نفس را با عمق یافتن اندیشه‌های فلسفی مقارن دانست. اگر از این نظرگاه به آرای فخر رازی در جایگاه یکی از متفکران در کلام و فلسفه اسلامی توجه کنیم، درمی‌یابیم همواره رابطه دوسویه در عمق بخشی به این تفکر بین فخر و متفکران متقدم و متأخر او وجود داشته است. او از یک سو آرای متفکران قبل از خود به ویژه ابن سینا را به نقد و چالش می‌کشد و از سوی دیگر در بسیاری از مواضع، متأثر از آنها بوده است. فخر رازی متکلمی اشعری به شمار می‌آید؛ با این وجود او را اولین متفکری دانسته‌اند که عقل‌گرایی فلسفی را در علم کلام به کار بسته است (قاسمی؛ یونسی، ۱۳۹۶). فخر در آثارش بر معتزله، فیلسوفان و کسانی که بسیار بر عقل تکیه داشته‌اند، نقدهایی وارد می‌کند؛ اما چنین نیست که مانند قشریان باب استدلال و بحث را ببندد و تلاش بر میان‌روی داشته است (قاسمی و یونسی، ۱۳۹۹).

برخی پژوهشگران آثار فخر، روش منتقدانه و عالمانه او را در چهار مرحله تحلیل کرده‌اند:

مرحله اول: نقل نظریه و آرای فرقه‌ها و مکتب‌های مختلف؛

مرحله دوم: نقد آرا (تأمل و تشکیک)؛

مرحله سوم: نظم آراء (تنظیم و تشخیص)، جداکردن میان درست و نادرست آرا؛

مرحله چهارم: نوآوری (دادبه، ۱۳۷۴: ص ۷۰).

این شیوه اقتضا می‌کند فخر رازی سیر خطی در آثار خود نداشته باشد و این سیر و جولان فکری او سبب می‌شود پژوهش مسئله‌محور در آثار او نتایج قابل توجهی را به دنبال داشته

باشد؛ از این‌رو نگارندگان این جستار برای یافتن نظر فخر در مورد نفس، پرسش اصلی «حقیقت نفس از دیدگاه فخر رازی چیست؟» را بر آثار این متفکر عرضه کرده‌اند و در مسیر بررسی برای رسیدن به پاسخ، پرسش‌هایی فرعی را نیز ساماندهی کرده‌اند؛ از قبیل: وجه تمایز فخر در مبحث نفس با ابن‌سینا چیست؟ فخر رازی در آثار خود چگونه با مسئله نفس مواجه شده است؟ و چه توجیهی برای دیدگاه‌های مختلف و گاه متضاد فخر درباره نفس می‌توان در نظر گرفت؟

پیشینه پژوهش

درباره حقیقت نفس از دیدگاه فخر رازی چند پژوهش انجام شده است که بدین ترتیب است: «ادله قرآنی فخر رازی بر تمایز نفس از بدن و مجرد آن» اثر مهدی ذاکری. او به این مسئله می‌پردازد که نفس از دیدگاه فخر رازی مجرد و مغایر با بدن است. در این پژوهش مسئله مجرد و مغایرت بررسی شده است؛ درحالی‌که در پژوهش حاضر چیستی نفس، مسئله اصلی است.

«بررسی و تحلیل انتقادات فخر رازی به براهین ابن‌سینا در مجرد نفس ناطقه» نوشته سیدمحمد موسوی. این پژوهش پس از بیان براهین ابن‌سینا بر مجرد نفس، انتقادهای فخر رازی بر آنها را بیان کرده است؛ در این مقاله نیز مسئله اصلی مجرد نفس است؛ درحالی‌که جستار حاضر به چیستی نفس می‌پردازد.

«بررسی و نقد انتقادات فخر رازی به حدوث روحانی نفس ناطقه از دیدگاه ابن‌سینا» اثر سیدمحمد موسوی. در این پژوهش هم مسئله حدوث نفس است؛ ولی در پژوهش حاضر مسئله چیستی نفس است و از این‌رو پژوهشی متمایز خواهد بود.

«ادله مجرد نفس از دیدگاه فخر رازی» از حامده خادم جهرمی و محمد سعیدی مهر. این مقاله به بررسی دلایل مجرد نفس در آثار مختلف فخر می‌پردازد و با وجود اشاره به اختلاف

رای فخر، حکم به تجرد نفس از دیدگاه فخر رازی می‌کند. این مقاله نیز به چیستی نفس که مسئله پژوهش حاضر است، پرداخته است.

همان طور که پیش‌تر گفته شد میان پژوهش‌های موجود، موضوع چیستی نفس از دیدگاه فخر یافت نشده است؛ ولی جستار حاضر در پی تحلیل و نقد این موضوع است. وجه تمایز این پژوهش با پژوهش‌های مشابه، آن است که آرای فخر با در نظر گرفتن آرای ابن سینا، تحلیل و بررسی شده است و با تأکید بر آرای فخر، چیستی نفس مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱. تعریف نفس

از دیدگاه متفکران اسلامی، نفس سبب تمایز موجود زنده از غیرزنده است؛ در واقع عامل آگاهی و تفکر و ادراک، نفس شناخته می‌شود؛ به همین دلیل این مسئله از مسائل مهم فلسفی است و بسیاری از فیلسوفان به آن توجه کرده‌اند. از نظر حکمای مسلمان، نفس انسانی جوهری است مجرد که ذاتاً مستقل و در فعل نیاز به ماده دارد و متعلق به اجساد و اجسام است و بالاخره جوهری است مستقل و قائم به ذات خود که تعلق تدبیری به ابدان دارد (سجادی، ۱۳۷۵: ص ۷۸۹).

کندی درباره نفس می‌گوید: «نفس وجود بسیطی است دارای شرافت و کمال و شأنی عظیم که وجودش از وجود خالق تعالی افاضه می‌گردد. نفس جوهر انسان و ذاتاً در خود ناطق و عاقل است. ظاهراً او نظر بین ارسطو و افلاطون را جمع کرده است» (رجبی، ۱۳۸۳: ص ۹۸). فارابی نیز در باب نفس متأثر از ارسطو می‌باشد و از یک سو آن را صورت برای جسم و کمال برای جسم طبیعی بالقوه بالحیات معرفی می‌کند و از طرف دیگر آن را جوهر مجرد و بسیط و روحانی ذکر می‌کند که مابین جسم است (رجبی، ۱۳۸۳: ص ۹۸ - ۹۹).

ابن سینا در اشارات و التنبیهات نفس انسانی را بررسی می‌کند و در نمط سوم، نخست با بیان اینکه دریافت ما از نفسمان امری معقول و نامحسوس است و در یافتن خویشتن

نیازی به میانجی و واسطه نداریم، به اثبات نفس در جایگاه جوهری مجرد می‌پردازد و پس از آن، شیوه تعلق و تصرف نفس در بدن را تبیین می‌کند (ابن سینا، ۱۳۷۵: ص ۸۰ - ۸۲). این برهان را که از نوآوری‌های ابن سینا می‌دانند، به برهان «انسان معلق» معروف است و از دقیق‌ترین و عمیق‌ترین دلایل تجربی و فلسفی ابن سینا درباره اثبات وجود نفس و مغایرت آن با بدن است. گویا خود شیخ، به این برهان علاقه و توجه خاصی داشته است و برای آن، ارزش و اهمیت فراوان قائل بوده است؛ به همین مناسبت آن را دو مرتبه در کتاب شفا و یک بار دیگر در اشارات به تفصیل بیان کرده است و در رساله «اضحویه» و «رسالة فی معرفة النفس الناطقة و احوالها» بدان اشاره می‌کند (ابن سینا، ۱۳۸۳: ص ۱۳). نکته مهم مورد اشاره در این موضع آن است که خود ابن سینا، این برهان را برای اثبات نفس انسانی به کار برده است؛ اما به نظر نگارندگان می‌توان از این برهان بیان حقیقت نفس بهره برد؛ به این معنا که چیستی نفس همان «من» انسان است که در این برهان مورد توجه قرار گرفته است.

می‌توان گفت حکمای مسلمان نفس انسان را از دو بُعد بررسی کرده‌اند:

الف) نفس در جایگاه جوهری مستقل و قائم به ذات به کار می‌رود؛

ب) نفس به دلیل علاقه و ارتباطی که با بدن دارد مورد نظر است؛ در این حالت نفس صورت یا کمال برای هیولا که همان ماده است به شمار می‌آید (عبدالرحمن، ۱۹۸۴: ج ۲، ص ۵۰۶ - ۵۰۷).

با توجه به این نکته، اعتقاد حکما بر آن است که نفس به لحاظ اول، یعنی از آن رو که جوهری است بسیط و مجرد، نه دارای تعریف است و نه می‌توان برای آن برهان اقامه کرد؛ ولی از آن رو که نفس به بدن تعلق دارد، دارای افعال و انفعالاتی است که می‌توان به وسیله آنها نفس را تعریف کرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ص ۴۱ - ۴۲).

۲. چگونگی مواجهه فخر با مسئله نفس

فخر رازی در کتاب‌های متعدد خود بحث‌های فراوانی درباره نفس داشته است؛ از جمله در مطالب العالیه و اربعین و مباحث المشرقیه در سرفصل‌های جداگانه به نفس می‌پردازد و در کتاب النفس و الروح و شرح قواهما، نفس را تخصصی می‌سنجد؛ همچنین میان انتقادهای خود به ابن سینا در شرح اشارات، آرا و دیدگاه‌های خود را بیان می‌کند. فخر در جلد هفتم مطالب العالیه و کتاب النفس و الروح و شرح قواهما که به طور اختصاصی از نفس بحث کرده است، پیش از ورود به مبحث نفس، مفهوم وجود را بررسی می‌کند. وی به نقل از حکمای پیشین، ابتدا جایگاه نفس را میان موجودات عالم هستی مشخص می‌کند و نفس را از موجوداتی برمی‌شمرد که دلیل نقصان وجودی خود را در اجسام تصرف و تدبیر می‌کنند و از این طریق به اجسام تعلق پیدا می‌کنند (رازی، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۷-۸).

وی در تقسیمی دیگر موجودات را به چهار قسم تقسیم می‌کند: اول: تأثیر می‌گذارد، اما تأثیر پذیر نیست؛ دوم: تأثیر می‌پذیرد، اما نمی‌تواند تأثیر بگذارد؛ سوم: هم تأثیر می‌پذیرد و هم تأثیر می‌گذارد؛ چهارم: نه تأثیر می‌گذارد و نه تأثیر می‌پذیرد. از نظر او قسم سوم نفوس و ارواح هستند (رازی، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۱۳). پس او جایگاه نفس را در عالم هستی مشخص می‌کند و نسبت نفس بشری را با دیگر نفوس عالم می‌سنجد.

فخر نفس را امری روحانی معرفی می‌کند و برای اثبات وجود امور روحانی در عالم دلایلی را ذکر می‌کند؛ دلایل او با اثبات امور غیرمادی و مجرد از ماده مانند زمان، خلأ و مُثُل ثابت می‌کند که برخی امور با وجود مادی نبودن، وجود دارند و نفس را نیز در زمره این امور برمی‌شمرد (رازی، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۲۹-۳۱).

فخر رازی در کتاب النفس و الروح و شرح قواهما به طور خلاصه نیز همین مطالب را آورده است و به شیوه همین کتاب ابتدا جایگاه نفس بشری را در عالم هستی بیان کرده

است. نکته قابل توجهی که در این کتاب بیان می‌کند، شیوه قابلیت و فاعلیت نفس است؛ او می‌گوید نفس اگر به عالم الهی نظر کند، قابل خواهد بود و اگر به عالم مادی توجه داشته باشد، فاعل است؛ همچنین نفس توانایی تصرف در عالم ماده را نیز دارد (رازی، ۱۴۰۶: ص ۲۳).

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان گفت نفس از ساحت وجودی گسترده‌تری در برابر دیگر موجودات برخوردار است. نفس موجود قائم به خود و غیرمتحیز است؛ آن موجودی است که هم تأثیر می‌گذارد و هم تأثیر می‌پذیرد؛ به عبارت دیگر هم فاعل است و هم قابل. همچنین روشن شد فخر رازی قبل از پرداختن به مبحث نفس، ابتدا جایگاه وجودی نفس را میان دیگر موجودات عالم هستی تبیین کرده است و موضع متفاوتی را در برابر متفکران پیش از خود برگزیده است؛ چراکه متفکران قبل از او مانند ابن سینا بحث از وجود رادر بخش الهیات و همانند ارسطو بحث از نفس رادر حوزه طبیعیات مطرح می‌کنند. ابن سینا در فن ششم کتاب شفادر علت این امر را علاقه نفس به بدن می‌داند؛ چراکه نفس برای جسم، صورت است و علت حرکت در ماده می‌شود و حرکت از امور طبیعی است؛ از این رو نفس در این حوزه بررسی می‌شود (ابن سینا، ۱۴۰۴: ص ۱-۳). همچنین ابن سینا در نمط هشتم و نهم اشارات با پرداختن به احوال نفس، چگونگی دستیابی نفس ناطقه به کمال را شرح داده است؛ بنابراین می‌توان گفت او گامی برای ورود مسئله نفس به الهیات برداشته است؛ اما فخر رازی این اقدام او را کامل‌تر کرده است و در مدخل برخی کتاب‌هایش مانند مطالب العالیه و النفس و الروح و شرح قواهما، وجود انواع موجودات را تعریف و تفکیک کرده است و سپس آرای دیگر حکما را بیان، تحلیل و نقد می‌کند. گرچه شیوه تقسیم‌بندی و تعیین جایگاه نفس میان موجودات بسیار نزدیک به نظر ابن سیناست، او با وارد کردن مسائل هستی‌شناسی نفس و همچنین نظم‌دهی به این مسائل و صورت‌بندی آنها، جایگاه

نفس را در الهیات تثبیت کرده است و در آثارش سرفصلی اختصاصی در باب الهیات برای نفس گشوده است. بنابراین شاید بتوان گفت فخر رازی نخستین متفکری است که به گونه‌ای تخصصی مبحث نفس را در الهیات وارد کرده و به آن نظم داده است. فخر رازی در مباحث تخصصی خود درباره نفس، ابتدا به هستی‌شناسی و جایگاه نفس در میان موجودات می‌پردازد و گام به گام برای تبیین این حقیقت پیش می‌رود. او در مباحث هستی‌شناسانه، چیستی نفس را نیز مطرح کرده است و پرداختن به این آرای فخر در این نوشتار به دلیل یافتن چیستی نفس از دیدگاه اوست و مباحث هستی‌شناسانه با اینکه به ناچار طرح شده است، وجهه نظر نگارندگان نیست و تلاش بر این است که از این رهگذر به پاسخی متقن درباره چیستی نفس دست یابند.

۳. حقیقت نفس

دیدگاه فخر رازی در مسئله نفس و حقیقت وجود انسان نیز مانند بسیاری از مسائل در منظومه تفکر او سیری غیرخطی دارد (دادبه، ۱۳۷۴: ص ۱۳۰). همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، حکمای مسلمان بحث چیستی نفس را از دو بُعد بررسی کرده‌اند. در این بخش نیز آرای فخر از هر دو بُعد مدنظر قرار گرفته می‌شود؛ از این‌رو ابتدا به بررسی نفس به جهت علاقه و رابطه با بدن پرداخته می‌شود.

۳-۱. نفس به جهت علاقه و رابطه با بدن

گفتنی است آرای فخر رازی درباره چیستی نفس به‌ویژه در مباحث المشرقیه بسیار متأثر از ابن سیناست. او در برخی مواضع عبارات‌های شیخ را نقل می‌کند و در برخی دیگر، حاصل استنباط و تعبیر او از عبارات شیخ است.

او در مبحث نفس، مانند ابن سینا نخست نفوس را از حیث اضافه و تعلق آن به بدن بررسی می‌کند که شامل نفس حیوانی و نباتی است و در تعریف نفس می‌گوید: «پس از مشاهده اجسام می‌بینیم که از آنها آثاری صادر می‌گردد، مثل حس و حرکت و تغذیه و نمو و تولید مثل و... که منشأ آنها جسم نیست و برخی از افعال با یکدیگر تضاد دارند و درمی‌یابیم این اجسام مصدر این افعال نیستند و مبادی آنها باید امری غیر جسمانی باشد، وگرنه محال اتفاق می‌افتد. پس دانستیم هرگاه آن قوا متعلق به اجسام باشند و به طریق واحد از آن قوا آثاری صادر گردد، ما به آن نفس می‌گوییم. این لفظ از حیث مبدأ افعال بودنش بر آن واقع می‌گردد نه از جهت ذاتش. پس می‌گوییم که نفس در قیاس فعل و انفعالش قوه نامیده می‌شود. فعلی که نسبت به تحریکی که می‌شود قادر به انجام آن است و انفعالی که از محسوسات و معقولات دریافت می‌کند و این همان ادراک است و در قیاس به ماده‌اش، اجتماع آنهاست» (رازی، ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۲۲۱).

او تعریف نفس به کمال را بر تعریف به صورت ترجیح می‌دهد؛ زیرا نفس صورت در ماده منطبق است؛ درحالی‌که نفس ناطقه در آن منطبق نیست و ممکن است بدن، صورتی نداشته باشد، ولی نفس کمال یافته و موجود باشد. بنابراین در این بخش فخر به تبع شیخ، نفس را به کمال تعریف می‌کند؛ چراکه شیخ نیز نفس را در جمیع حالاتش کمال می‌داند. در این تعریف نفس به دلیل جوهریتش نفس نامیده نمی‌شود، بلکه به دلیل تعلق و تدبیر در بدن کمال به شمار می‌آید و نفس نامیده می‌شود (ابن سینا، ۱۴۰۴: ص ۹) و بر اساس این تعریف نفس، جنس برای اقسام سه‌گانه آن می‌شود.

نکته مهم دیگر این است که ابن سینا نفس را بدین معنا مشترک لفظی می‌داند و فخر نیز در کتاب المباحث و الملخص قائل به اشتراک لفظی این تعریف از نفس شده است (طوسی، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۲۹۱)؛ پس فخر رازی این معنا از نفس را مشترک لفظی میان موجودات زنده پذیرفته و با آن موافق است.

نقدی که در این موضع وارد به نظر می‌رسد، این است که صورت بودن نفس با تعریف آن به کمال منافاتی ندارد و این تحلیل از این دیدگاه قابل بازنگری است و می‌توان گفت صورت نفسانی از آن رو که فعلیت به ماده می‌دهد، کمال برای آن ماده به شمار می‌آید. پس از بررسی نفس به جهت رابطه با بدن، به بررسی نفس در جایگاه جوهری مستقل پرداخته می‌شود.

۲-۳. نفس در جایگاه جوهر مستقل

فخر مانند متفکران قبل از خود، جوهریت نفس را می‌پذیرد و در اثبات این مطلب کوشیده است؛ اما او برای تعریف ماهیت و چیستی نفس ناطقه مسیر خود را از ابن سینا متمایز می‌کند و همواره در تعیین ماهیت و چیستی نفس، «من» و «مشارالیه من» را مورد نظر داشته است، گرچه مانند شیخ علم بدان را بدیهی دانسته است. فخر تقریباً در تمام آثارش به این نکته اشاره کرده است.

وی درباره جوهر نفس در مباحث المشرقیه چنین می‌گوید: «مردم الفاظ را با توجه به معنای آنها به کار می‌برند، هر فردی با گفتن خودم یا خودت در مکالماتش جز به ذات و حقیقت خود اشاره ندارد. بین اینکه بگویی "خوشحال یا ناراحت شدم" یا "ذات من" و "نفس من" یا بیان "من"، هیچ فرقی نیست. همه به یک حقیقت و یک ذات اشاره می‌کند». وی درباره بداهت شناخت نفس می‌گوید علم شخص به نفس خویش مقدم بر علم شخص به اضافه بدن اوست (رازی، ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۲۳۵).

فخر در مطالب العالیه درباره ماهیت و نحوه شناخت نفس مضمون پیش را شیواتر بیان می‌کند: «علم انسان به نفس خویش از بدیهیات است و این علم، از آشکارترین معارف نزد هر فردی است. این علم همان چیزی است که با گفتن "من" به آن اشاره می‌کند و آن همان نفس معین و ذات مخصوصش است. قبل از هرگونه معرفتی، انسان به نفس خویش علم

دارد؛ زیرا هر تصدیقی مسبوق به تصور طرفین است. پس وقتی بر نفس "من" حکم می‌شود، به این معناست که بر نفسم و آن شیء شناخت پیدا کرده‌ام؛ پس معرفت "من" به نفسم، بر معرفت آن حکم پیشی دارد» (رازی، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۳۸ - ۴۲).

وی در کتاب النفس و الروح و شرح قواهمانیز درباره ماهیت نفس همان را می‌گوید که در دیگر آثارش آورده بود: «بدان نفس آن چیزی است که هر فردی با گفتن من در جملات من آمدم، من شنیدم، من فهمیدم و من انجام دادم، به آن اشاره می‌کند». در کتاب اربعین (رازی، ۱۹۸۶: ج ۲، ص ۲۱) و تفسیر مفاتیح الغیب (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۱، ص ۳۹۴) نیز همین مطلب را درباره ماهیت نفس بیان نموده است. از این رو می‌توان دریافت ماهیت نفس انسان از دیدگاه فخر مشارالیه من است که با درون‌نگری بر ما آشکار می‌شود و امری بدیهی است و نیازی به دلیل و اثبات ندارد. شاید بتوان این تعریف از نفس را برگرفته از برهان «انسان معلق» ابن سینا دانست. بر اساس این برهان، انسان در هیچ حالتی از ادراک ذات خویش غفلت نمی‌کند؛ زیرا ذات مختص هر انسان برای او شناخته شده است و این ذات، هیچ‌یک از اعضای ظاهری او نیست و با جمیع اعضای او مغایر است. فخر در شرح اشارات به نقد این مطلب می‌پردازد. در ادامه ابتدا نظر ابن سینا را مطرح می‌کنیم و سپس نقد فخر را بیان خواهیم کرد.

ابن سینا می‌گوید بی‌شک انسان در همه حالات، حتی خواب و مستی نیز چیستی نفس را ادراک می‌کند که موجود است و از ادراک ذات خود در هیچ حالتی غفلت نمی‌کند. اما فخر به این بیان انتقاد می‌کند و می‌گوید: اول اینکه شیخ تبیین نکرده این قضیه‌ای اولیه است یا نیازمند به برهان است؟ دوم اینکه آیا برای انسان امکان دارد از ادراک ذاتش غافل شود یا خیر؟ سپس خود در صدد ارائه دلیل برای این مطلب برمی‌آید و می‌گوید اگر بتوانیم از ادراک ذات غفلت کنیم، پس می‌توانیم درد یا لذت را درک نکنیم، مثل کتک زدن یا نزدیک آتش شدن. در شرایط غفلت، دو حالت تصور شدنی است. حاصل شدن شعور

یا عدم حصول آن. اگر آگاهی برایش حاصل نشود، پس مُدرک زنده نیست. فخر نفس را زنده می‌داند و می‌گوید علم انسان به آنچه او را آزار داده، علمی اضافی است و علم به اضافه متأخر از علم به شیء است. بنابراین ثابت می‌کند علم به نفس قبل از علم به وصول آن موذی است و انسان از ادراک ذات خود غفلت نمی‌کند (رازی، ۱۳۸۴: ج ۲، ص ۲۰۵). در واقع فخر اصل استدلال را پذیرفته است؛ اما انتقاد او در بدیهی بودن یا نبودن این مطلب است. خواجه نصیر نیز اکتسابی نبودن قضیه را نفی می‌کند و برای تأیید نظر خود می‌گوید: عنوان فصل تنبیه است و تنبیه نیازی به برهان ندارد (طوسی، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۲۹۵-۲۹۴).

به نظر می‌رسد می‌توان ادعا کرد فخر پس از مباحثات، تعریفی از نفس ارائه کرده است که پیش از این سابقه‌ای نداشته است. فخر رازی ماهیت نفس را همان ذاتی می‌داند که با گفتن «من» بدان اشاره می‌کنیم. اما آن ذات چیست؟ آیا همان بدن است یا امر مجرد یا امر جسمانی که غیر از بدن است؟ او در پاسخ به این پرسش آرای قدما از جمله متکلمان و فیلسوفان را نقل و نقد می‌کند و در نهایت نظر خود را بیان کرده است؛ اما شاهدیم او در مواجهه با این پرسش دو موضع متفاوت دارد که ظاهراً با یکدیگر ناسازگارند:

موضع اول: نفس جوهری غیر از بدن است.

موضع دوم: نفس مرکب از بدن و جوهر روحانی است.

ضرورت دارد بررسی شود در بحث ماهیت نفس کدام یک از این مواضع، نظر حقیقی اوست تا شاید بتوان این ناسازگاری را حل کرد.

بررسی موضع اول

در بسیاری از آرای فخر در مسئله نفس، نفس، جوهر مجرد مغایر با بدن معرفی شده است. همان طور که در مقدمه ذکر شد، روش فخر رازی در طرح مسائل و مباحث، نقل و سپس

نقد و نظم و نوآوری بود. شیوه او در طرح این مسئله در کتاب مطالب العالیه همین است. وی ابتدا آرای مختلف درباره مغایرت نفس و بدن را بیان و نقد می‌کند و سپس دلایل و نظر نهایی خود را ارائه می‌دهد. او در کتاب النفس و الروح تنها به بیان دلایل عقلی و نقلی خود درباره این مغایرت بسنده می‌کند و در مباحث المشرقیه در مقام نقد ابن سینا، شیوه متفاوتی در بیان این مطلب دارد؛ اما مغایرت نفس و بدن را اثبات می‌کند. او در این مقام در پی معرفی حقیقت انسانیت به نفس ناطقه، چیستی آن را نیز بیان می‌کند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

وی در مباحث المشرقیه در این باره می‌گوید: «نفس انسان جسم نیست و حال در جسم نیز نیست. پس جوهری مفارق و قائم به ذات خود است» (رازی، ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۲۳۳). در کتاب مطالب العالیه در بحث ماهیت نفس چنین می‌گوید: «انسان جوهری مجرد است که متحیز و حال در متحیز نیست. این سخن بیشتر حکمای الهی است» (رازی، ۱۴۰۷: ج ۷، ص ۳۸).

در تفسیر مفاتیح الغیب نیز می‌گوید: روح موجودی است مغایر با این اجسام و جوهر بسیط مجرد است و به امر و تکوین خدا حادث می‌شود (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۱، ص ۳۹۳ - ۴۰۴). در نهایت می‌توان گفت فخر مجرد نفس را می‌پذیرد؛ اما همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، مجرد یا عدم مجرد مسئله این جستار نیست، بنابراین بیش از این به این موضوع پرداخته نمی‌شود.

بررسی موضع دوم

فخر رازی با وجود اینکه در مطالب العالیه و مباحث المشرقیه، مغایرت نفس با بدن را پذیرفته است، در کتاب اربعین و مفاتیح الغیب قولی متفاوت بیان می‌کند. او در بخش نفس کتاب اربعین می‌گوید: اگر نفس جسم باشد، دو فرض تصور شدنی است؛

یا همین بدن محسوس، نفس است یا شیئی در داخل این بدن، نفس است. فخر فرض اول را نادرست می‌داند؛ سپس بیان می‌کند هر جا نفس آمده، منظور جسم و روح با هم هستند و نه جسم به تنهایی. فخر در مرحله بعدی فرض نفس به عنوان جزئی از اجزای بدن را بررسی می‌کند و می‌گوید اجزای بدن به دو دسته تقسیم می‌شوند: اجزای اصلی که همیشه ثابت و پایدارند و دسته دیگر که تغییر می‌کنند. فخر این بیان را به متکلمان محقق نسبت می‌دهد و آن را دفع‌کننده بسیاری از شبهات معاد می‌داند. فخر این مطلب را در مقابل قول نظام که انسان را روح می‌داند و همچنین بر خلاف قول فیلسوفان که حقیقت انسان را غیر از بدن و غیر قابل تقسیم می‌دانند، تحلیل می‌کند (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۳، ص ۲۶۵). دلیل قرآنی او بر این مطلب این است که انسان مرکب از صفات است و جسم و روح او با هم خلق شده است (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۱، ص ۴۰۶). فخر به صراحت می‌گوید: بدان که تو (حقیقت انسانیت) جوهری مرکب از نفس و بدن هستی (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۱۵۱).

نقد بر این موضع آن است که در این بخش، رأی فخر متناقض با دیگر آرای اوست؛ زیرا او نفس را امری جسمانی و مرکب می‌داند. شاید بتوان این دفاع را از فخر داشت که او به علت توجیه معاد جسمانی این بیان را انتخاب کرده است؛ اما در نهایت وجود این تهافت نقدی وارد به شمار می‌آید.

نقد دیگر در این موضع بر فخر آن است که او روشن نمی‌کند این بیان در مقام تحلیل منطقی است یا در مقام بیان حقیقت انسانیت؛ در مقام تحلیل منطقی، انسان حیوان ناطق است و از جهت حیوانیت، دارای جوهر جسمانی است؛ اما به دلیل حقیقت انسانیت روح مجرد است. به نظر می‌رسد با این تفکیک می‌توان پرسش‌های درباره معاد را نیز پاسخ داد.

با وجود این مطالب و نقدها شاید بتوان در توجیه این ناسازگاری چند راهکار ارائه کرد:

۱. لفظ نفس در آثار فخر رازی اشتراک لفظی دارد. چنان‌که خود او در این باره می‌گوید گاهی لفظ نفس را به کار می‌بریم و اشاره به اخلاق مذموم داریم؛ گاهی با عنوان نفس، به روح می‌پردازیم؛ در مواردی دیگر نفس را در جایگاه بدن مادی یا عضو مخصوص که محسوس هم هست به کار برده‌ایم و گاهی از نفس، عقل را اراده کرده‌ایم (فخر رازی، ۱۴۰۶: ص ۷۸).

به نظر نگارندگان، چیستی و حقیقت نفس از دیدگاه فخر رازی بر اساس موضع کاربرد آن متفاوت است. با توجه به کاربردهای بیان شده، می‌توان کاربردها را این‌گونه تحلیل کرد:

الف) کاربرد اول که همان کمال اول برای جسم آلی است.

ب) ماهیت نفس را در کاربرد دوم می‌توان چنین بیان کرد: «آن جوهر مجردی که مشارالیه من است و ما به صورت بدیهی به آن علم داریم»؛ این تعریف از نفس بین بسیاری از فیلسوفان مسلمان مشترک است.

ج) کاربرد سوم نفس این‌گونه تعریف می‌شود: «نفس حقیقت انسان است که مرکب از امری ثابت و امری متغیر است که امر ثابت، جوهری مجرد و امر متغیر، جسم است».

۲. او در کتاب النفس و الروح و شرح قواهما چنین بیان می‌کند که وقتی می‌گوییم «من»، منظور جسم و بدن است؛ بدان معنا که بدن بسان مملکتی است که پادشاه آن نفس است. بنابراین شاید این بیان او، بازگشت به تعریف شیخ از نفس داشته باشد که کمال است؛ بدین معنا که نفس کمال این بدن است (رازی، ۱۴۰۶: ص ۷۹). به نظر نگارندگان، بیان این مطلب تأییدی است بر این برداشت که به احتمال فخر رازی از ترکیب نفس و جسم، تعریف منطقی انسان را مدنظر داشته است که نفس صورت برای ماده به حساب می‌آید و نوع انسانی را شکل می‌دهد.

همان طور که در مقدمه بیان شد، فخر رازی از متکلمان اشعری است که از روش‌های عقلی برای اثبات ادعاهای دینی استفاده می‌کردند و سعی نمی‌کردند فراتر از آن گام نهند. پس شاید بتوان علت اختلاف آرای فخر در آثارش را به همین مسئله ارتباط داد و علت این امر را پایبندی او به منابع و محتویات دین دانست و تنها تا زمانی استدلال اعتبار داشته باشد که بتواند گزاره دینی اش را اثبات کند و ریشه این تعارض‌ها ظاهراً به متون دینی بازمی‌گردند.

نتیجه

در این پژوهش چیستی و جایگاه نفس از دیدگاه فخر رازی بررسی گردید و روشن شد او با وجود تأثیرهای بسیاری که از فیلسوف متقدم خود یعنی ابن سینا گرفته است، تمایزهای قابل توجهی در مسئله نفس با او دارد. دیدگاه‌های او درباره چیستی و جایگاه نفس را می‌توان این طور نتیجه‌گیری کرد:

چیستی نفس

۱. تعریف نفس به «من» و «مشارالیه من» است که متفاوت از تعریف ابن سیناست.
 ۲. در آرای او ناسازگاری‌هایی در بحث از حقیقت نفس وجود دارد. برخی از آرای او به مجرد بودن نفس و برخی به مرکب بودن آن از روح و بدن اشاره دارد که برای حل این تعارض‌ها سه پیشنهاد ارائه شد:
- الف) لفظ نفس در آثار فخر رازی اشتراک لفظی دارد و بر اساس کاربرد آن می‌تواند متفاوت باشد.
- ب) ممکن است دیدگاه او بازگشت به تعریف منطقی انسان داشته باشد؛ بدین معنا که نفس کمال ماده است.

ج) علت اختلاف آرای فخر در آثارش، به دلیل پابندی او به منابع و محتویات دین است.
۳. برخی از آرای فخر بیان‌کننده آن است که او حدوث نفس را همراه با حدوث بدن می‌داند.

جایگاه نفس

۱. او جایگاه مبحث نفس را در الهیات تثبیت نمود و مسائل آن را در سرفصلی اختصاصی نظم بخشید؛ همچنین در انتقال مبحث نفس از طبیعیات به الهیات نقش مهمی داشته است.
۲. او در برخی کتب خود از جمله مطالب العالیه و النفس و الروح قبل از پرداختن به مبحث نفس، ابتدا جایگاه آن را مشخص کرده است؛ بنابراین شیوه نوینی در دوره خود اتخاذ کرده است.

کتاب‌نامه

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵ ش)؛ الاشارات و التنبیها؛ قم: نشر البلاغه.
- _____ (۱۳۸۳ ش)؛ رساله نفس؛ مقدمه و حواشی؛ موسی عمید؛ چ دوم، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- _____ (۱۴۰۴ ق)؛ الشفاء (الطبیعیات)، ج ۲، النفس؛ قم: مکتبه آیت الله المرعشی.
- احسانی، حبیب (۱۳۹۹ ش)؛ «سیر تطور فلسفه اسلامی از حکمت مشاء تا حکمت نوصدرایی با تأکید بر دیدگاه شهید مطهری»؛ دوفصلنامه پرتو خرد، سال یازدهم، ش ۲۰.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۹۸۴ م)؛ موسوعه الفلسفه مدخل نفس؛ ج ۲، بیروت: مؤسسه عربیه الدراسات و النشر.
- دادبه، اصغر (۱۳۷۴ ش)؛ فخر رازی؛ چ اول، تهران: طرح نو.
- رازی، محمد بن عمر (۱۳۸۴ ش)؛ شرح اشارات و تنبیها؛ چ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- _____ (۱۴۰۶ ق)؛ النفس و الروح و شرح قواهما؛ تهران: [بی‌جا].

- _____ (۱۴۰۷ ق)؛ مطالب العالیه؛ چ اول، بیروت: دار الکتب العربیه.
- _____ (۱۴۱۱ ق)؛ مباحث المشرقیه؛ چ دوم، قم: بیدار.
- _____ (۱۴۲۰ ق)؛ مفاتیح الغیب؛ چ سوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- _____ (۱۹۸۶ م)؛ الاربعین؛ چ اول، قاهره: مكتبة الکلیات الأزهریة.
- رجبی، حدیث (۱۳۸۳ ش)؛ «بررسی تطبیقی نفس از دیدگاه سه فیلسوف مشایی: کندی، فارابی و ابن سینا»؛ فصلنامه رهنمون، ش ۵ و ۶.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۵ ش)؛ فرهنگ علوم فلسفی و کلامی؛ تهران: امیرکبیر.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵ ش)؛ شرح الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات؛ ج ۲، چ اول، قم: نشر البلاغه.
- قاسمی، اعظم و آریا یونسی (۱۳۹۶ ش)؛ «فخر رازی خاستگاه کلام فلسفی»؛ نشریه جستارهای فلسفه دین، ش ۱۴.
- قاسمی، اعظم و آریا یونسی (۱۳۹۹ ش)؛ «نگاهی به عقل‌گرایی فخر رازی؛ بازخوانی وصیت‌نامه او»؛ حکمت معاصر، سال ۱۱، ش ۱.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳ ش)؛ شرح جلد هشتم اسفار؛ جزء اول، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
- ملکشاهی، حسن (۱۳۸۸ ش)؛ ترجمه و شرح اشارات؛ تهران: سروش.

References

- Badawi, Abdel Rahman. 1984. *Mawsū'at al-falsafa madkhal nafs*. Beirut: Mu'assasa 'Arabiyya li-l-Dirāsāt wa-l-Nashr.
- Dadbeh, Asghar. 1374 Sh. *Fakhr Rāzī*. Tehran: Tarh-e Now.
- Ehsani, Habib. 1399 Sh. "Sayr-i taṭavvur-i falsafih-yi Islāmī az ḥikmat-i mashshā' tā ḥikmat-i naw-Ṣadrāyī bā tākīd bar dīdgāh-i Shahīd Motahari." *Partuv-i khirad* 11, no. 20: 87-116.

- Ghasemi, Azam and Aria Younesi. 1396 Sh. "Fakhr Rāzī khāstgāh-i kalām-i falsafī." *Justār-hāyi falsafih-yi dīn* 6, no. 14 (February): 121-47.
- Ghasemi, Azam and Aria Younesi. 1399 Sh. "Nigāhī bih 'aqlgirāyī-yi Fakhr Rāzī: bāzkhwānī-yi vaṣiyyatnāmih-yi ū." *Hikmat-i mu'āṣir* 11, no. 1 (September): 169-91.
- Ibn Sīnā, al-Ḥusayn b. 'Abd Allāh. 1375 Sh. *Al-Ishārāt wa-l-tanbīhāt*. Qom: Nashr al-Balāgha.
- Ibn Sīnā, al-Ḥusayn b. 'Abd Allāh. 1383 Sh. *Risāla nafs*. Edited by Mousa Amid. Hamadan: Bu-Ali Sina University.
- Ibn Sīnā, al-Ḥusayn b. 'Abd Allāh. 1404 AH. *Al-Shifā', al-ṭabī'īyyāt, al-nafs*. Qom: Ayatollah Marashi Library.
- Malekshahi, Hassan. 1388 Sh. *Tarjumih va sharḥ-i ishārāt*. Tehran: Soroush.
- Mesbah Yazdi, Muhammad Taqī. 1393 Sh. *Sharḥ jild-i hashtum-i asfār*. Qom: Imam Khomeini Education and Research Institute.
- Rajabi, Hadis. 1383 Sh. "Barrasī-yi taṭbīqī-yi nafs az dīdgāh-i sih fiṣṣūf-i mashshā'ī: Kindī, Fārābī, va Ibn Sīnā." *Rahnimūn*, no. 5-6: 97-136.
- Rāzī, Muḥammad b. 'Umar al-. 1384 Sh. *Sharḥ al-ishārāt wa-l-tanbīhāt*. Tehran: Society for the National Heritage of Iran.
- Rāzī, Muḥammad b. 'Umar al-. 1406 AH. *Al-Nafs wa-l-rūh wa-sharḥ quwāhimā*. Tehran: n.p.
- Rāzī, Muḥammad b. 'Umar al-. 1407 AH. *Al-Maṭālib al-'āliya*. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabiyya.
- Rāzī, Muḥammad b. 'Umar al-. 1411 AH. *Al-Mabāḥith al-Mashriqiyya*. Qom: Bidar.
- Rāzī, Muḥammad b. 'Umar al-. 1420 AH. *Maṣāṭih al-ghayb*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
- Rāzī, Muḥammad b. 'Umar al-. 1986. *Al-Arba'in*. Cairo: Maktabat al-Kulliyāt al-Azhariyya.
- Sajjadi, Seyyed Jafar. 1375 Sh. *Farhang-i 'ulūm-i falsafī va kalāmī*. Tehran: Amir Kabir.
- Ṭūsī, Khwāja Naṣīr al-Dīn al-. 1375 Sh. *Sharḥ al-ishārāt wa-l-tanbīhāt ma' al-muḥākamāt*. Qom: Nashr al-Balāgha.